

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مطلبی را دیروز راجع به این اموالکم عرض کردیم، می خواستم توضیحش را به طور روشن تری عرض بکنم، ببینید ما در قرآن انواع خطابات داریم که طبعاً الان این جا محل بحث ما نیست و یکی از خطابات بلاشک عموم شمولی و استغراقی دارد مثل یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة، اوفوا بالعقود، این ها که ظاهرش واضح است که عموم شمولی دارد. در یک مقدار از آیات مبارکه عموم شمولی را یک کسی قائل نشده مگر این که کسی کج سلیقه باشد مثل والسارق و السارقة فاقطعوا یدیهما، الزانیة و الزانی فاجلدوهما مائة جلد، این خطاب فاقطعوا این معنا ندارد به عامه مکلفین، زن و مرد، به عامه مکلفین متوجه باشد یا حتی مثلاً به بچه بنا بر استحباب، این که کسی ظاهراً قائل نیست.

بحثی که آقایان در فقه دارند که مخاطب را قاضی گرفتند، مخاطب فاقطعوا قضات است یا عده ایشان مخاطب فاقطعوا را امرا و حکام گرفتند یعنی اصلاً خطاب خطابی به عامه مکلفین نیست، این اگر باشد نکته خطاب جمعش روشن است، نکته خطاب جمع بودن روشن است اما ما عرض کردیم در محل خودش احتمالاً در آن جور جاها خطاب جامعه اسلامی باشد و سرّ واجب کفایی هم این باشد که مخاطب در واجب کفایی خود جامعه اسلامی است لذا خطاب به خصوص امرا نیست، به خصوص قضات هم نیست، این جامعه است، در آن جا این نکته را عرض کردیم که اگر بگوییم خطاب به جامعه اسلامی است آن وقت نتیجه اش این می شود که خطاب از حالت خطاب بودنش خارج بشود چون این بحث را در تفسیر یا در آیات نکردند، این بحث را ما باز کردیم رویش کار بشود، هدف ما این بود، حالا من بحث را باز کردم یعنی در حقیقت باید این جور باشد که السارق و السارقة تُقَطَّع یدیهما، یعنی مخاطب دیگر در نظر گرفته نشد. خوب دقت بکنید! مخاطب در نظر گرفته نشد. قانونی می شود، در مانحن فیه هم لا تاكلوا و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، اگر آن مخاطب را در نظر نگرفتیم، اموالکم، این کم را در نظر نگرفتیم بگوییم مراد جامعه است، کار ندارد من مالکش هستم

یا نیستم، خطاب به مُلّاک نیست، آن وقت لذا اگر این جور شد در این جا باید همین طور بگوییم که یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا الاموال، دیگر کُم اش می افتد، به تعبیر ایشان یک متن قانونی بخواهد بشود آن کم می افتد لذا این بحث را من دیروز عرض کردم آن دو تا احتمالی که ما دادیم که اموالکم به یک معنا باشد این ه این معناست که این خطاب کم حفظ بشود، روشن شد چه می خواهم بگویم؟ آن خطاب اگر می خواهد حفظ بشود به ذهن ما دو تا آیه فرق می کند اما اگر بگوییم که نه اصلا این یا ایها الذین آمنوا خطاب به جامعه اسلامی است، اگر خطاب به جامعه اسلامی شد خطاب به ملاک و مالکین نیست، خطاب به جامعه اسلامی است، اگر خطاب به جامعه اسلامی باشد مفاد خطاب این می شود لا تاكلوا الاموال بینکم، آن کم و نکته کم دیگر بی فائده می شود، این یک مطلبی است چون در بحث اقامه حدود در زمان غیبت این آن جا هم تاثیرگذار است در آن مسئله که آیا اقامه حدود در زمان، مثلا تمسک به اطلاقات دلیل کردند، آن وقت این اطلاق آیا قابل تمسک هست یا نه این روی این تقاریبی که عرض کردم فرق می کند، فعلا دیگر این بحث را بیش از این وارد نمی شویم.

به هر حال نکته ای که مراد من بود این بود اگر آن ضمیر مخاطب را در نظر بگیریم و سیاق آیه را اموالکم اول به اموال خود انسان می خورد، اموالکم دوم که این کم، نکته کم مراعات بشود، نکته ضمیر مراعات بشود، می خورد به اموالی که از دیگران به ما منتقل شد که طبق یک تصور عرفی، نه این که عرفی، حالا من دیروز اشتباهها گفتم بدوی، نه الان در غرب هم همین طور است، می گوید وقتی به رضایت بود مال من است، به من منتقل شده، یک تصور شایع و جاری بین بشر است اما اگر بگوییم نه اصلا بحث ملاک را در نظر نگیریم، نظر به اموال است، بله این احتمال هست، ظاهر عبارت مفسرین هم همین است لکن آن کم، آن ضمیر بی اثر می شود.

پرسش: مبهم ۵:۳۰

آیت الله مددی: نه ببینید آن وقت نکته این می شود که بگوییم چون در آن زمان هنوز تعابیر قانونی دقیق نبوده این یک نوع تعبیر قرآنی است اصلا، یک نوع تعبیر قرآنی است که ضمیر می آورد و لکن در حقیقت این ضمیر یک نوع تعبیر، یک نوع ادبیات قانونی است نه این که روی آن حساب باز بشود، یک نوع ادبیات قانونی است، در این ادبیات قانونی به نحو ضمیر می آورد لکن نکته

فاقطعوا ایدیہما می گوید مراد تَقَطَّع ایدیہما است نه این که شما کل واحد، اصلاً آن جنبه خطابیش الفا شده است، این بحث به این عنوان چون مطرح نشده من مطرح کردم، به قول همیشه خودمان مشق شب که رویش فکر بکنید که این را ما یک مجرد تعبیر بگیریم، یک نوع ادبیات قانونی بگیریم ؟ یا این تاثیرگذار باشد، آن وقت مراد از فاقطعوا یعنی قضات، اگر قضات شد باید قاضی منصوب از قِبَل امام معصوم باشد، با ولایت فقیه و ادله عامه نمی تواند اجرای حدود بکند، ببینید نکته چقدر فرق کرد اما اگر آمدیم گفتیم نه اصلاً در این جا خطاب به نحو واجب کفایی است و امت باید این کار را انجام بدهند، دائره المومنون و المومنات بعضهم، چون در قرآن عرض کردیم از دائره ولایت چهار تا آمده، إِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُ وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا یا اُولِی الْاَمْرِ وَ ولایت عامه بین مومنین، المومنین و المومنات بعضهم اولیاء بعض، آقایانی که ولایت فقیه می گویند باید بین این دو تا ولایت یکی فرض بکنند، این را باید به سنت ثابت بکنند، بین ولایت اُولِی الْاَمْرِ وَ ولایت عامه مومنین، المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، این که ظاهراً ولایت عامه است پس ولایت فقیه جایگاهش در ضمن آیات قرآن جا نمی گیرد، البته یک آیه هست رهبان و فلان اتخاذ اربابهم، یک روایت ضعیفه ای هست که به نحو مرسل در کتاب، ظاهرش مثلاً ولایت است اما آن قابل ارزش استدلال نیست و جای تمسک به او نیست، به هر حال طبق این تصویری که ما الان عرض کردیم که ولایت در قرآن، آن وقت اگر این طور شد می شود جز احکامی که داخل در ولایت المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، این همان تفکری است که اهل سنت دارند، لذا اهل سنت احتیاج به، می گویند خود جامعه اسلامی باید اقامه حد بکند، نهایت این است که چون با ولایت مومنین اُولِی الْاَمْرِ را مطلق ولی امر می گیرند خصوص امام معصوم نمی گیرند آن اُولِی الْاَمْرِ می آید این را اجرا می کند، تنفیذ می کند و با ولایت مومنین بعضهم بر بعض تعیین ولی امر می شود، آن وقت همان حرفی که حتی در مثل شفای شیخ الرئیس آمده ولی امر کسی است که اعلم و مدیریتش بهتر باشد و مردم او را انتخاب بکنند و اگر کسی اعلم بود، کسی بهتر مدیریت داشت آن مدیر را باید اُولِی الْاَمْرِ قرار بدهند، نهایت این است که ولی امر با اعلم مشاوره بکند، مشاوره فرهنگی بکند، این را در شفا در بخش امامتش دارد، این خلاصه تفکری است که اهل سنت دارند لذا من کراراً عرض کردم در این تفکر که در جامعه ولایت فقه باید باشد سنی و شیعه و هیچ فرقه ای با هم اختلاف ندارند،

بحث سر این است که متصدی ولایت باید فقیه باشد یا نه غیر فقیه باشد به رای فقیه عمل بکند، یکیش می شود ولایت فقیه و یکیش می شود ولایت فقه، ولایت فقه علی کل حال هست، بین این دو تا متاسفانه خلط شده و مسائل کاملاً جدا از هم نشده. پس این بحثی را که دیروز مطرح کردیم تا این جا تمامش می کنیم، یا خصوصیت خطاب را در نظر میگیریم یا در نظر نمی گیریم، علامتش هم عرض کردیم.

علی کل حال

پرسش: قرآن را نمی شود بگوییم نکته ای ندارد

آیت الله مددی: یا بگوییم در زبان قرآن یک نوع ادبیات است. زیاد هست در قرآن، فاجلدوا کل واحد، مائة جلد، اصلاً بگوییم یک نوع ادبیات بوده یعنی بعبارة اخرى اینی که می گویند واجب کفایی و واجب عینی، در ادبیات قرآنی مثل هم آمده است، البته این خودش گاهی منشا تاثیر هست اما در این جا نه اما در محل خودش چرا، اثر گذاشته، الان در خود همین معروف بین علمای ما احکام میت واجب کفایی است اما انصافاً از روایات خلافتش در می آید، صاحب حدائق، منم خودم اشکال دارم انصافاً، صاحب حدائق هم اشکال دارد که واجب کفایی نیست، علی ای حال کیف ما کان دیگر وارد این خصوصیات و نکات نشویم که جایش این جا نیست. پس بنابراین برگردیم به خود مجموعه دلالت:

یک: آیه مبارکه استثناً متصل است، صدر آیه موردش رضایت است و تراضی است، اموالکم بالباطل موردش تراضی است و اجازه داده نشده که به مجرد تراضی تصرف در اموال بشود مگر در تجارة عن تراض، آیا آیه مبارکه به ما نحن فیه می خورد؟ ظاهر شیخ که می خورد، ظاهر عبارت، البته شیخ در آیه مبارکه احل الله البیع هم تصرفات گرفت، این جا فقط اشاره کرد که همین طور استدلال به آیه، انصاف قصه در این آیه تصرفات واضح است، در احل الله البیع تصرفات واضح نیست، این را توضیح دادیم و عرض کردیم که آقایانی که من دیدم حواشی زدند به شیخ اعتراض کردند که چرا شما در احل الله البیع گفتید تصرف، ظاهراً حلیت به خود بیع خورده، بعد دیدم خود شیخ هم این را نوشته، حالا ما هم نخوانده بودیم، امروز باز داشتم عبارت، یکی از مشکلات کار شیخ این است که هی

.....
خیلی اخذ و رد کرده، رفته و آمده، این عبارت را إن شا الله تعالی فردا روی نکاتی مجموعه عبارات شیخ را إن شا الله می خوانیم، فردا نوبت رسیدن به عبارات شیخ است، یک مقداری هم بیش از ما نحن فیه، یک مقداری هم یک مطلبی است که از مرحوم شیخ جعفر نقل کرده به خاطر آن می خوانیم، این راجع به این، آیا استدلال به آیه مبارکه تمام است؟ انصافاً نه، اولاً عرض کردیم مستفاد از آیه یک باید تجارت باشد، دوم عن تراض باشد، در بحث معاطات عرض کردیم در بحث معاطات اقسام بحث هست، یک بحث که خودش بنفسه اصلاً بعضی ها بیع را به معاطات ارجاع دادند، اصلاً بیع را گفتند تعهد است، استیلا توش مملک است که در معاطات هم استیلا است، اصلاً دقیقاً به عکس گفتند، پس بنابراین بله اگر امور محقره ای باشد و دائماً در جامعه ما جریان داشته باشد به حیثی که فعل قائم مقام لفظ باشد این جا صدق می کند، اگر معاطات مراد این است این جا صدق می کند

پرسش: باز آن جا تجارت می دانند

آیت الله مددی: همان اول کلام است

پرسش: می داند دیگر

آیت الله مددی: نه تجارت را اگر بنا شد که قرارداد باشد، این فقط استیلاست، این که فعل کاشف باشد این هم محل کلام است، علی ای حال مرحوم شیخ قدس الله نفسه تمسک به آیه مبارکه اوفوا بالعقود نکردند، احتمال دادند شاید نظر شیخ این بوده که معاطات عقد بودنش واضح نیست، این باید لفظ باشد تا عقد باشد، خب اگر نظر مبارکش این باشد تجارت بودنش هم واضح نیست، بیع بودنش هم واضح نیست، خوب بود مرحوم شیخ هر سه را با هم یا می آورد یا نمی آورد، این که ایشان بگویند عقد بودنش واضح نیست چون لفظ ندارد خب تجارت بودنش هم واضح نیست، بیع بودنش هم واضح نیست

پرسش: محقرات را همان با سیره گرفتند

آیت الله مددی: با سیره و این که قطعاً جانشین لفظ بشود، قطعاً، گفت و فی جواب کیف زید قل دنف، فزید استغنی عنه إذ عرف، این باید این جوری باشد، قطعاً واضح باشد و إلا اگر قطعاً واضح نباشد آن جا هم شبهه دارد و دیدیم که شافعی مطلقاً شبهه کرد، در محقرات هم گفت باید لفظ باشد، هیچ چیزی را استثنا نکرد.

پرسش: عرفاً بیع نمی گویند؟

آیت الله مددی: اگر باشد، انصافش خیلی مشکل است، ببینید اگر شما رفتید پول گذاشتید نان برداشتید، بعد نانوا آمد از دست شما گرفت شما چه می گوئید؟ می گوئید چرا بعد از خریدن گرفتی؟ می گوئید نه نفروختم، می خواهم به یکی دیگر بدهم، بحث سر این است.

پرسش: مبهم ۱۴:۱۰

آیت الله مددی: آهان، ببینید خیار مجلس دارد یا ندارد؟

پرسش: مغازه است دیگر

آیت الله مددی: نه، از مغازه هم رد شد، نرفته بخورد، بیست قدم هم رد شد، برگشت گفت یکی دیگر نان خرید دو هزار تومان، از این بیاید بگیرد

پرسش: نانوايي دارد از او می گیرد

آیت الله مددی: خب همین، برای این که این دعوایها را بردارند گفتند این لفظ را بیاورید، سرش این است، آن می گوید آقا عرف گفته بیع است، این می گوید عرف گفته بیع نیست، دعوا همین است، دعوا که شاخ و دم ندارد، پدری به بچه اش گفت تو اموال من را می بری می فروشی، به خودم هم بفروش، گفت من با تو معامله ام نمی شود، خب مثلاً این فرش چند؟ فرش را همین جوری می فروشم، گفت با تو معامله ام نمی شود، ببینید تمام دعوا مال همین است، دعوا که شاخ و دم ندارد، این بحث سر همین است، می گویند اگر بیع بود تعهد داده ازش نگیرد، مخصوصاً بعد از انقضای خیار مجلس، اصلاً خیار مجلس هم تعبدی است لذا ابوحنیفه خیار مجلس را قبول

ندارد، عقلا قبول ندارند، بیع تمام شد، حالا بحث سر این است که آیا معاطات بیع است، این خیلی مثال واضح بود، نان را گذاشت دو قدم هم رفت، به قول شما مجلس هم منقضی شد، بر می گردد نان را از دستش می گیرد، می گوید یکی دیگر می خواهم، یکی دیگر بفروش، سوال: می شود؟ رفت برگشت گفت نان نمی خواهم، پولم را بده، می گوید من به تو فروختم، دیگر پولم را بده یعنی چه، این سر دعوا سر همین است، تمام بحث سر همین است.

پرسش: همین که می گویند جنس فروخته شده پس گرفته نمی شود یعنی بیع است
آیت الله مددی: این بیع است در صورتی که بفروشد یعنی بگوید بعثک، اگر نگفت این می گوید به تو فروختم، تو برداشتی بردی، می خواهم به یکی دیگر بدهم، یعنی بحث سر بیع این نیست که شما می گوئید فروخت، فروخت یک آثار دارد، خوب دقت بکنید! بحث سر ترتیب جمیع آثار است.

پرسش: راه حلش سرشماری است
آیت الله مددی: آمار بکنیم. آمار هم چون مشکل این است که در قوانین بشری، من همین کنوانس بین المللی بیع را نگاه می کردم آخرش در این که بیع تعهد است یا تملیک است گذاشته به همان عرف آن جامعه، خودشان نتوانسته به امر واحد برسد، معلوم می شود خودش هم نرسیده، آمده کنوانسیون بین المللی بیع درست کرده، من یک روزی گفتم که کنوانسیون بین المللی بیع، نه کنوانسیون بیع بین الملل، یعنی بیع هایی که بین کشور ها انجام می گیرد، آخرش نتوانسته بگوید بیع تعهد است یا بیع تملیک است، گفته به همان کشوری که در آن هست چون اختلاف دارد یعنی در سطح جهانی هم گیر کردند چون قوانین عده ای از کشور ها این است که بیع تعهد است، عده ای از کشور ها قائل هستند که بیع تملیک است، این هم که هست، اصلا هدف نوشتن این کنوانسیون این بود که یک بیع جهانی، نتوانسته درست بکند، نه بیع جهانی بلکه بیع در انواع معاملاتی که بین کشورهاست، چون دیده کشور ها مختلفند، اگر هم بخواهید شماره ماده قانونی را بعد می آورم، دیدم آن جا اصلا خود این هم گیر کرده یعنی با این که هدف این بوده که یک چیز جهانی بین همه هدف است، اصلا به این هدف نرسیدند، چرا؟ چون دیدند قوانین کشور ها فرق می کند، در بعضی جاها

تعهد است، در بعضی جاها تملیک است، خودشان هم گیر کردند، دقت می فرمایید؟ لذا انصاف قصه این بحث های ما چیزی نیست که خیال بکنید ما این جا نشستیم، این ها اصلا در سطح معاملات جهانی هم توش گیر دارند که در بیع تملیک است یا تعهد است، این توضیحاتش گذشت.

پس بنابراین انصاف قصه تمسک به آیه مبارکه، بله یک ذهنیتی هست که عرض کردم ان شا الله در بیع مجهول می آید، از مرحوم شیخ ابراهیم سلیمان قطیفی نقل شده که بیع مجهول اشکال ندارد، اطلاق آیه تجارة عن تراض است، تراضی داشته باشد، آن جا همین مشکل است، ذهنیتی آمده که آیه مبارکه عقود رضائی را امضا کرده و معاطات لا اقل یک عقد رضائی است، لکن انصاف خلاف این مطلب است، آیه مبارکه عقود رضائی را امضا نکرده نه این که کرده، انواع نقل و انتقال مالی را به مجرد تراضی قبول نکرده، تجارت عن تراض را قبول کرده لذا استدلال به آیه به نظر من به عکس است، اگر به آیه استدلال بشود برای بطلان معاطات اولی است برای اثبات معاطات، سیاق آیه به عکس است یعنی این آیه حتی از آیه اوفوا بالعقود دلالتش بر بطلان معاطات واضح تر است یعنی آیه می خواهد بگوید تراضی کافی نیست، باید سبب معینی که من معین کردم باشد، پس بنابراین تمسک به این آیه مبارکه.

پرسش: تجارت معلوم است یعنی مشخص است؟

آیت الله مددی: طبعاً، یک سیره تملیکی در جامعه ما بوده، ما این را مفصل توضیح دادیم در قانون روم باستان تعهد بوده و سرش هم گفتیم که چرا روم باستان از تملیک رو به تعهد آوردند، از تحلیل های غربی ها خواندیم، خود ما نظرمان چیز دیگری بود اما این ها تحلیلشان این بود و دنیای اسلام به خاطر سفری که به شام می کردند، شام هم به روم نزدیک بود تاثراتشان از فرهنگ رومی هست اما مجموعاً در آیات و روایات و مجموعه کلمات علمای ما، ما در اسلام می فهمیم که بیع تملیک است نه تعهد، این را انصافاً در می آوریم اما خواندیم کشور هایی که الان هستند، به نظرم فرانسه، چندین کشور هنوز بیع را تعهد می دانند، مجموعه چهار تعهد می دانند یعنی هنوز در خود آن مسئله واضح نیست، و استیلا را مملک می دانند، من تعهد می دانم مال به شما بدهم، وقتی شما مال من را گرفتید این مملک است، بیع مملک نیست، توضیحات این گذشت، تکرار بکنیم فائده ای ندارد. این هم راجع به این مطلب

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: آن تعبد شرعی برایش آمده، اجازه داده شده، یک نوع بیع رضائی است، ما عرض کردیم در شارع یک مقداری از بیوع رضائی اجازه داده شده و یک مقدار التزامات در ضمن بیع،

پرسش: مصادره که اصلاً بیع نیست، اصلاً بحث است که تجارت هست یا نه

آیت الله مددی: بله احتمالاً عقد مستقلی باشد لکن شارع در یک حدودی آن را هم اجازه داده است و ملحق به آن هم شروط است، المومنون عند شروطهم را هم ما عرض کردیم آن چه که من در کتب اقتصادی دیدم قرارداد ها دیدم، عقد رضائی و عقد شکلی لکن ما عرض کردیم در اسلام یک التزامات در ضمن عقد هم هست که آن ها هم رضائی است، اسمش شرط است یعنی التزاماتی که شما می دهید این التزاماتی که به شکل رضائی است نه به شکل التزام شکلی، در ضمن عقد هم یکی خود عقد رضائی اجازه داده شده که صلح است در حدود خودش و یکی هم التزامات شخصی در ضمن عقود که اصطلاحاً ما به آن شرط می گوئیم، التزام فی التزام به قول آقایان، التزام فی التزام را شرط می گویند، حالا إن شا الله بعد توضیحاتش خواهد آمد.

این راجع به این مطلب، پس استدلال به آیه مبارکه درست نیست و محل تامل است. بعد مرحوم شیخ به حدیث الناس مسلطون علی اموالهم تمسک می کند، بعد خود مرحوم شیخ می گوید تمسک به این حدیث مشکل است چون از این حدیث در می آید که انواع سلطنت را شارع امضا کرده لکن انواع سلطنت به این است که مثلاً بیع، اجاره، ودیعه، عاریه اما در یک صنفی از بیع شک کردیم که مثلاً فلان شرط دارد یا نه دیگر جای تمسک به این حدیث نیست، شیخ این جوری استدلال می کند، مناقشه شیخ این است که اگر در یک نوع صنفی از یک نوع بحث کردیم دیگر جای تمسک به الناس مسلطون علی اموالهم نیست، این راجع به خلاصه کلام شیخ.

مرحوم شیخ راجع به الناس مسلطون علی اموالهم توضیحات بیشتری و مناقشات بیشتری دارد در ذیل تنبیه چهارم معاطات، نمی دانم حالا فردا اگر کتاب آوردم جایش هم می گویم، ذکر صفحه اش هم عرض میکنم، چون در بحث معاطات بعدش تنبیهی دارد، در تنبیه چهارم این که معاطات به صوری فرض می شود در آن جا نمی دانم صورت سوم یا چهارم، حالا عددش یادم نیست، زیاد کلمه الناس

یعنی حدیث الناس، حدیث سلطنت که به حدیث سلطنت معروف است ایشان متعرض می شود، کرارا عرض کردیم این حدیث، البته آقای خوئی از بحار نقل کردند، من نمی دانم در بحار آمده یا نه، چون در غوالی آمده، اسم کتاب غوالی است بعد گفتند که مولف بد اسم گذاشته که الان غوالی است، به هر حال در کتاب ابن ابی جمهور احسائی ایشان یک مقداری کتاب را تنظیم خاصی دارد،

پرسش: در بحار هست

آیت الله مددی: از غوالی است، از جای دیگر نیست. علی ای حال من خیال می کردم بحار نقل نکرده، ایشان بعد از غوالی است زمانا بعد از ایشان است و می آورد یعنی مشکل ندارد، به هر حال ایشان مرحوم صاحب غوالی که آشنایی با ایشان درست نداریم، معروف به ابن ابی جمهور، خود مرحوم ابن ابی جمهور چندین نسخه الان به خط خود ایشان موجود است، پایانه های کتاب که دارد به خط خود ایشان، انجامه کتاب به اصطلاح، در آن جا بعضی دارد ابی جمهور، بعضی دارد جمهور، هنوز هم نمی دانیم جد اعلائی ایشان جمهور اسمش بوده، طبعا جمهور اسم کمی در لغت عرب است، از اسمای خیلی قلیل الاستعمال است یا آن جد اعلایش ابو جمهور بوده، به خط خود ایشان هر دو شکل وارد شده، اسم جدش، هم ابوجمهور وارد شده هم جمهور که هنوز هم برای ما واضح نیست، اگر خط دیگری بود شبهه داشت اما انجامه هایی که به خط خود ایشان است مجموعه ای از نسخ، خود غوالی ایشان در آستان قدس موجود است، من دیدم نسخه را، یک سفری که رفتم خود غوالی اللثالی نسخه اصل، غوالی هم نوشته، راست هم هست، غوالی ندارد، نسخه اصل خود مرحوم ابن ابی جمهور یا ابن جمهور، می گویم من هنوز هم نمی دانم، جد اعلایش ابو جمهور یا جمهور، ایشان این نسخه در آستان قدس هست و در جاهای دیگر هم عده از نسخ به خط خود ایشان هست، البته ایشان فقط این اسم کتاب نیست که آقایان نوشتند غلط غلو ط است، بقیه کتاب هایش هم، فقط یک کتابش یکمی سر و تهش درست است، الاقطاب الفقهیه، این اقطاب هم اصطلاح خاصی است، مراد قواعد فقهیه است، این هم متعارف اصحاب ما نیست، کسی نشنیدم تا حالا بگوید الاقطاب الفقهیه، قطب قطب، مثلا قاعده فراغ قطب قرار داده، الاقطاب الفقهیه این هم از اصطلاحات خاص ایشان.

پرسش: از عرفان گرفته؟

آیت الله مددی: نمی دانم از کجا گرفته، قواعد فقهیه هست

پرسش: آرای ابی جمهور مجهول است

آیت الله مددی: نفهمیدم،

پرسش: کتاب هایش جا نیفتاده

آیت الله مددی: برای این که خیلی حدیث ضعیف نقل می کند، از اعجاب، حالا مهم نیست، عجیب این است که اسم های، یک کتاب دارد مجلی مرآة منجایا یا مجلی اصلا هفت هشت جور خوانده شده، مجلی مرآة، منجی هم خوانده شده، مجلی هم خوانده شده و یک کتابش همین عوالی اللئالی است که آقایان گفتند صحیحش این است که لولو را عالی نمی گویند، غالی می گویند، غوالی اللئالی، یک کتابش که تازگی دارد چاپ می شود یا چاپ شده درر اللئالی است، در خودش یک سنگ قیمتی است، همین در نجف، لولو هم که خودش یکی از جواهر است، لولو مال مروارید است، اصلا ما همچنین عنوان نداریم، در مروارید، در مروارید اصلا حرف عجیب غریبی است، غرض این که ایشان خدا رحمتش کند غیر از این که مطالب حدیثش

پرسش: مروارید ها در هایشان

آیت الله مددی: مروارید که در ندارد! لذا این را مثلا نص اللئالی نوشتند، حال نص یعنی پراکندن، لولو هم که مروارید، باز یکمی معقول است، درر اللئالی یکم اسم عجیبی است، حالا ما داریم الدرر و اللئالی، من هم احتمال می دهم شاید الدرر و اللئالی بوده، به هر حال درر اللئالی به همین عنوان چاپ شده. حالا الحمدلله در آن تصرف نکردند. غرض ایشان خدا رحمتش کند چون آشنایی با ایشان نداریم یکی از عجایب ایشان عناوین کتاب هاست که عناوین عجیب غریبی دارد، عرض کردیم ما نداریم کسی که اقطاب فقهیه یعنی قواعد فقهی، اهل سنت الاشباه و النظائر می گویند چون مثلا من ملک شیئی یک قاعده فقهی است، اشباه مثلا اعانه بر اثم شبیه دارد، فروختن انگور، مثلا اجاره دادن خانه برای فحشا، انواع مختلف دارد، الاشباه و النظائر به این جهت بهش می گویند مثل الخمر حرام نیست، مثل الخمر نجس نیست، چون دو عنوان واحد است، این جا عنوانش یکی نیست، اعانه بر اثم شکل های متعدد دارد لذا اسم این

.....

را الاشباه و النظائر گذاشته اند، ماها اسمش را قاعده فقهیه گذاشتیم، ایشان اسمش را اقطاب فقهیه گذاشته، یک چیز عجیب غریب و مضافا که مخصوصا این عوالی اللئالی در اوائلش احادیث عجیبه غریبه و یک چیز هایی هست مثلا ایشان عرض کردم طریق خودش را به صحیفه الرضا که نسبتا مشهور است، سنی ها بیشتر از ما نقل کردند، ده تا طریق متصل تا حضرت رضا آورده، ده تا طریق، هیچ کدام از این طریق ها در هیچ کتابی موجود نیست، اسمایشان هم موجود نیست نه در کتب سنی و نه در کتب شیعه، احتمالا ایشان چون احساء یا هر جایی که بوده یک مجموعه کتاب ها در آن زمان خطی بوده، مشبه بوده، مشوش بوده، خود ایشان هم اهل فن نبوده به تشویشش اضافه کرده اسمای عجیب غریب یعنی ایشان هفت تا استاد دارد مثلا اولش پدرش، غیر از کتاب ایشان هیچ کس اسم پدر ایشان را نبرده، هر کسی برده از ایشان گرفته، منحصر این که پدر ایشان از علما بوده منحصر در کلمات پدرش است، هیچ جای دیگر نام، از آن هفت تا دو سه تایشان این جوری اند، هیچ جای دیگر نامشان نیست، یکی دو تایشان در جاهایی آمدند، البته یکیشان که نسبتا مشهور است اما پیش این نبوده، علی ابن هلال جزائری. علی ای حال کیف ما کان راجع به ابن ابی جمهور سابقا هم صحبت های متعدد کردیم و کاملا واضح است حتی در کتب حدیثی ما هم مشکل فراوان دارد، خیلی فراوان یعنی آن اولش مقدار زیادی حدیث نقل می کند از محمد ابن یعقوب، کلینی از محمد ابن محمد ابن محبوب، اصلا محمد ابن محمد ابن محبوب در کل حدیث ما نیست، وجود ندارد، آنی که داریم محمد ابن علی ابن محبوب است، حالا این آقا بین محمد ابن علی ابن محبوب چطور ایشان را محمد ابن محمد ابن محبوب گفته این هم یکی از مشکلات کار است، در هیچ جای کتاب فروع کافی محمد ابن علی ابن محبوب نیست، این ها مال شیخ است، چون از امرکی نقل می کند، آنی که از امرکی نقل می کند محمد ابن علی ابن محبوب و شیخ طوسی نه کلینی یعنی ببینید خیلی خرابی کار در یک حد غیر قابل تصور است، یک حدی است که کلا نمی دانم چه بوده، ایشان در چه رشته ای بوده، در چه اوضاعی بوده.

به هر حال ایشان یک مجموعه ای از احادیث را گفته از کتب علامه استخراج کردند، از کتب علامه من جمله همین مرفوعه زراره در باب تعارض، ایشان می گوید من از علامه، علامه به سند خودش از زراره، اولاً علامه سند ندارد تا زراره، در هیچ کتابی این روایت

نیامده، نه در کتب علامه هست نه در کتب قبل علامه هست، منحصرأ به همین عوالی اللثالی از علامه باسناده عن زرارة، هیچ جای دیگر نیامده لذا در دوره اول که بحث تعارض بود ما عرض کردیم چون آقایان یک چند صفحه صحبت کردند نسبت به مقبوله عمر ابن حنظله و مرفوعه زراره، آقا این ها اصلا ارزش بحث ندارد، این ها بحث های وقت صرف بیهوده در این جهات است، اصلا هیچی ندارد، چیزی که هیچ واقعیت ندارد اصلا جای بحث نیست که نسبتش را با مقبوله بسنجیم.

علی ای حال کیف ما کان این ابن ابی جمهور انصافا از این مشکلات خیلی دارد، برایتان یک مقدارشان را گفتم، بقیه اش را هم باید بگوییم که خیلی عجیب غریب است، از این حرف ها و مشکلات.

فرض کنید از کتاب احتجاج نقل می کند، در اولش نسبت داده به صاحب مجمع البیان در صورتی که احتجاج مال احمد ابن عبی طبرسی است، آن مال امین الاسلام است، اصلا هیچ کسی احتجاج را به صاحب مجمع البیان نسبت نداده، شنیده این هم طبرسی است آن هم طبرسی است به او نسبت داده! به هر حال از این سنخ مشکلات در این کتاب ایشان از عنوان کتاب بگیرید تا خود معنون پر از مشکلات است، یعنی کتاب های ایشان.

پرسش: چرا فقها به این روایت استدلال کردند؟

آیت الله مددی: به کدام روایت؟

پرسش: مسلطون، مشهور است و جابر می شود

آیت الله مددی: ابدأ، اصلا، این از زمان ایشان است، این حالا اگر روایت باشد در کتاب علامه در خصوص تذکره آمده لقوله الناس مسلطون علی اموالهم، این هست در تذکره، حالا این که از تذکره نقل کرده درست است لکن علیه السلام یا صلی الله علیه ندارد یا لا اقل ما نمی دانیم، این جا هم بعضی علما نوشتند صلی الله علیه و آله، بعضی ها نوشتند علیه السلام، این مال امام است یا رسول الله، آقای خوئی زده به رسول الله، نوشته نبویه، نبویه مرسله ای که منجر به عمل اصحاب می شود، چطور عمل اصحاب؟؟ اصلا عبارت علامه مشعر نیست، شنیدم در بعضی از این دستگاه ها مال یکی از اهل سنت آن هم جز فقها نه تابعین نه صحابه، یک روز اسمش را

خواندند، مال یک نفر از علمای اهل سنت است الناس مسلطون علی اموالهم، هیچ شاهی ولو ضعیف ولو جزئی بر این که این حدیث باشد در دست نیست، و متأسفانه این بحث های فراوان، حالا انواع و اصناف، من مخصوصاً امروز کتاب آقای آقا شیخ محمد حسین را هم آورده بودم چون یک مقدار هم از ایشان بخوانیم، به هر حال یک بحثی بین اصحاب ما از زمان شیخ به بعد مطرح شده، مرحوم آقای اصفهانی بیش از یک صفحه مطرح کرده. چون می خواهم بقیه مبانی را فردا عرض کنم، چون معلوم شد که اصلاً حدیث نیست که احتیاج به بحث داشته باشد، سریعاً من متعرض می شوم: اولاً مرحوم شیخ کلمه انواع را بکار برده، مرحوم آقای اصفهانی به قاعده طبیعت کار خودشان بحث کردند توضیح المقام يستدعی بسطاً من الکلام حتی یکون أصلاً ينتفع به فی غیر مقام، فنقول - وبالله الاعتصام :- ظاهر کلامه (قده) أن حقایق المعاملات أنواع السلطنة

رفتند روی بحث انواع که این انواع است یا انواع نیست، یک چند سطری، خوب واضح است همان طور که آقای یزدی هم احتمال داده یا آقای ایروانی، این صنف و نوع در این جا به معنای مصطلح نیست، یک شرحی ایشان دادند، من هر چه بخوام بخوانم فکر می کنم تضییع عمر باشد، یک شرحی که این سلطنت انواع ندارد، یک وقتی که ما جامع المقدمات می خواندیم می گفت بمنزلة الجنس، این مراد ایشان بمنزلة النوع است، اصطلاح انواع هر کلی ای که عام باشد می گویند نوع، جنس، یکمی تخصیص بخورد می گویند نوع، این اصطلاح جنس و نوع مصطلح منطقی و فلسفی نیست. ایشان یک شرحی در این جهت داده، دیگر من نمی خوانم خود آقایان بخوانند، اولاً شیخ انصاری قدس الله نفسه کلمه انواع را بکار برده، چیزی که خودش هم حدیث نیست و این اصطلاح شیخ هم با مرحوم نمی دانم یزدی دیدم نوشتند یا مرحوم ایروانی که مراد ایشان از صنف و نوع معنای مصطلح نیست، راست است، این مطلبی است که ایشان فرمودند یک مقداری بخوام بخوانم باید دو روز همین مطالب ایشان را بخوانم، این که اصلاً ربطی به این جهتی که ایشان فرمودند ندارد.

بعد یک بحث دیگری مطرح کردند که آن را اصلاً متعرضش نمی شویم چون فائده ای ندارد

و منها: أن الملكية علة للسلطنة، فإذا كانت السلطنة علة لزوال الملكية لزم عليه الشيء لعدم نفسه، گفت كل شيء يلزم من وجوده عدمه فهو محال، بالآخره و هو محال، حرف های خیلی عجیب غریب، و الجواب ان الملكية ليست مقتضية بل شرط، بعد دیگر وارد این بحث شدند که اگر این علت باشد شامل می شود یا نه

بعد یک بحث دیگری را ایشان دارند که حالا این که تعبیر فلسفی بود، این یکمی تعبیرش عرفی تر است، این تقریباً شبیه همان است، چند تا بحث است، یکی از مباحث این است:

«ومنها: أن ظاهر قوله عليه السلام، یک علیه السلام هم دارد

"الناس مسطون على أموالهم" انحفاظ الإضافة إلى المال حال السلطنة على التصرفات، وهذا الظاهر غير محفوظ إلا في التصرفات المباشرة الغير المزیلة للموضوع، لا التصرفات المعاملية، فینبغی حملها على تلك التصرفات الغير المنافية لبقاء الإضافة

این مطلب را هم آقای خوئی به شیخ نسبت داده اند، این مطلبی که ایشان می گوید، ایشان می گوید الناس مسطون على أموالهم، یعنی مال را به خود مردم اضافه کرد و چون معنایش این است که این سلطنت باید باشد با فرض مال بودن، مالشان باشد، اگر بخواهد مالشان باشد و تصرف و سلطنت باشد یعنی بخورند، بخوابند اما بفروشند، اگر فروخت دیگر مالش نیست که، اگر فروخت دیگر از مالیتش در می آید پس الناس مسطون على أموالهم نقل و انتقال را نمی گیرد، آقای خوئی مطلب را در این جا به شیخ هم نسبت دادند، فرمودند شیخ می فرماید مراد الناس مسطون یعنی تصرفات، انحای تصرفات، البته من که فعلاً از عبارت شیخ این را نفهمیدم لکن این با این می خورد، ببینید عبارت را برایتان خواندم، عبارت را مغلّق آورده، این همان بحث قبلی است اما به یک عبارت عرفی تر، خلاصه اش این است که الناس مسطون على أموالهم یعنی انحای تصرف نه معاملات، نه انحای معاملات، اصلاً معامله را نمی گیرد چون اگر معامله کرد دیگر مالش نیست، دیگر نمی گویند الناس مسطون على أموالهم.

پرسش: تصرفات غیر مفنیه بکند

آیت الله مددی: آهان غیر مفنیه مثلاً

.....
بعد هم ایشان جواب داده، عرض کردم روایتی که ثابت نیست و قطعاً در هیچ یک از مصادر ما موجود نیست در کلمات علامه که فقه
مقارن است و علی تقدیر این که روایت باشد از مصادر عامه است، علی تقدیر، فعلاً هم در مصادر عامه اصلاً موجود نیست این قدر
بحث کردن و این قدر صحبت کردن را من نمی فهمم، چه شهرتی است؟ از بعد از نقل غوالی اللئالی یعنی حتی علمایی که بعد از
علامه هم آمدند نقل نکردند مثل شهید اول، مثل غوالی اللئالی است که با این ضعف این را به عنوان حدیث گرفته و برداشته آورده،
در بحار هم خب شانش این است که این ها را نقل بکند، آن وقت این را این قدر بحث بکنند و این قدر احتمال بدهند واقعا فکر نمی
کنم.

پرسش: یک سیره ای هست

آیت الله مددی: خب سیره امر مجملی است، اجمالاً هست دیگر، جای بحث نیست که

پرسش: از شیخ شروع شده؟

آیت الله مددی: قبلش هم هست، قبلی ها هم آوردند الناس مسلطون، انصافاً به نظر من که این بحث ها بحث های بی اساسی است
ظاهراً در حوزه های ما همین جور ادامه دارد. امام زمان باید بیاید بردارد مگر با شمشیر امام زمان بحث برداشته بشود. این بحث هیچ

ارزش علمی ندارد

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين